

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در آیه چهارم از آیاتی است که می‌توان به آن‌ها برای اثبات شرط فقاقت در ولی امر و حاکم اسلامی استدلال کرد. خداوند فتعال در آیه 44 سوره فائده می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». استدلال به این آیه کریمه برای اثبات شرط فقاقت در ولی امر طی سه بند قابل تبیین است؛ بند اول اینکه مراد از احبار در آیه کریمه عالمان به دین و به حرام و حلال الهی است که شاهد بر این مطلب چند چیز است؛ اولاً "حبر" به معنای عالم است، هم در لغت و هم در تفاسیری که آمده است و همچنین در روایات هم حبر به معنای عالم تفسیر شده است آن هم عالم به علم دین.

ابن منظور در لسان عرب می‌گوید: «الحبرُ و الحبرُ: العالم، ذمياً كان أو مسلماً، بعد أن يكون من أهل الكتاب.» چه ذمی باشد و چه مسلم باشد حبر به معنای عالم است. تا جایی که می‌فرماید: «فی الحديث: سمیت سورة المائدة و سورة الأحبار لقوله تعالى فيها: يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ؛ وَ هم العلماء، جمع حبرٍ و حبر، بالكسر و الفتح،» اشاره به سوره فائده است که این سوره؛ هم فائده و هم الاحبار نامیده شده است. این حرف ابن منظور در لسان العرب بود که می‌توان گفت یکی از جافع‌ترین کتاب‌ها در لغت عرب است.

مطلب دوم مطلبی است که فخر رازی در تفسیر خود بیان می‌کند: «و أمّا الحبار و قال ابن العباس هم الفقهاء» تفسیر فخر رازی جلد 12 صفحه 4.

مطلب سومی که شاهد بر آن است که مراد از احبار عالمان به شریعت و عالمان به حلال و حرام خدا هستند قرینه سیاق است که هم قبل از این مقطع و هم بعد از این

مقطع آمده است. قبل از این مقطع می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» که مقتضای آن این است که اگر احبار به معنای عالم است یعنی عالم به همین تورات باشد. در ادامه هم می‌فرماید: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» این هم قرینه دیگری است؛ کتاب خدا به آن‌ها سپرده شده است و مسئولیت نگهداری و حمایت و صیانت از کتاب خدا به آن‌ها سپرده شده است. قاعدتاً خبر یعنی علم به همین کتاب داشته باشد پس باید عالم به همین کتاب باشد به دلیل اینکه فراد از حفظ به معنای حفظ علم کتاب است و به معنای حفظ جلد و کاغذ و پوست نیست.

مطلب چهارم بر اینکه فراد از الاحبار عالمان به حرام و حلال الهی است روایتی است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود نقل می‌کند: «عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مَا اسْتُحْفِظَتْ بِهِ الْإِسْلَامُ التَّطْهِيرَ وَ الطَّهَارَةَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمَوْبِقَةِ الَّتِي تُوجِبُ النَّارَ ثُمَّ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمَ بِكِتَابِهَا خَاصَّةً وَ عَافَةً وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ وَ دَقَائِقَ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبَ تَأْوِيلِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ فَتَسُوخِهِ قُلْتُ وَ مَا الْحُجَّةُ بِأَنَّ الْإِسْلَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِمًا بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي ذَكَرْتَ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ فِيمَنْ أَدْرَكَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْحُكُوفِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ فَهَذِهِ الْأُمَّةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يُرَبُّونَ النَّاسَ بِعِلْمِهِمْ وَ أَفَّا الْأَحْبَارُ فَهُمْ الْعُلَمَاءُ دُونَ الرَّبَّانِيِّينَ ثُمَّ أَخْبَرَ فَقَالَ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ وَ لَمْ يَقُلْ بِمَا حُمِّلُوا مِنْهُ».

ما در محل خود در مباحث امامت اشاره کرده‌ایم که آیه تطهیر، خود یکی از ادله روشن بر امامت اهل بیت علیهم السلام است؛ به دلیل اینکه در امامت شرط عصمت به دلایل دیگر وجود دارد. این روایت هم در این قسمت اشاره به همین مطلب دارد. صدر روایت فرمود شرط امامت علم منور است: «بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا» بعد حضرت شاهد بر این مطلب را این آیه می‌آورد، پس معلوم می‌شود فراد از الاحبار علم به حرام و حلال خدا و علم به شریعت است نه مطلق العلم. از این روایتی که عیاشی نقل می‌کند -علاوه بر اینکه این فایده را از آن می‌بریم که دلالت دارد بر اینکه فراد از الاحبار علمای به حرام و حلال خداست- یک فایده دیگر بلکه فواید دیگری هم مستفاد است؛

از جمله اینکه این شرط عام است به دلیل اینکه فرمود: «قَوْلُ اللَّهِ فِيمَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْكُوفَةِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا» پس عام و مطلق است. بعد هم استشهاد به این آیه فرموده اند؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ». پس حاصل بند اول این است که مراد از الاحبار در این آیه عالمان به حرام و حلال الهی و عالمان به کتاب خدا یعنی کتاب تشریح الهی است؛ کتابی که خداوند فعال در آن قوانین خود را تبیین کرده است.

پس معلوم می‌شود که این آیه دلالت بر جعل حکومت برای کسانی که واجد این شرایط باشند را دارد و این به‌طور کل است و اختصاصی به بنی‌اسرائیل ندارد.

بند دوم در استدلال به این آیه این است که مراد از حکم در این آیه فرمانروایی است و خصوص قضاوت مراد نیست؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ». مراد از "یحکم" حکم به همه آن چیزی است که در جامعه نیاز است و اختصاص به حکم به معنای قضاوت ندارد.

اما دلیل به این مطلب؛ اولاً در خود آیه "یحکم" به‌طور مطلق آمده است و اعم از قضاوت است. در ذیل آیه هم که می‌فرماید: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» اطلاق دارد و آن هم قرینه دیگری است. اما صرف نظر از خود آیه و این دو عبارتی که از آنها اطلاق برداشت می‌شود -که با اطلاق اثبات می‌شود مراد از حکم مطلق حکم است؛ چه حکم در فصل خصومت و چه حکم به‌طور عام- چند قرینه دیگر هم وجود دارد؛ قرینه اول اینکه بعد از آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ» این آیه آمده است: «وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» که این مطلب دیگر ربطی به قضاوت و فصل خصومت ندارد و از صلاحیتها و اختیارات حاکم است؛ آن حاکمی که ولایت امر بر عهده اوست و او کسی است که عقوبت می‌کند.

این مسئله را در محل خود بیان کرده‌ایم که یکی از خصوصیات و ویژگی‌های حاکم این است که حق عقوبت و عقاب دارد و خلاصه عقاب در حوزه اختیارات و از ویژگی‌های حاکمیت است. لذا بیان شد که در آیات کریمه قرآن هم غالباً هرکجا «فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ فَنُ يَشَاءُ» آمده است قبل از آن عبارت «وَ لِلَّهِ فُلُكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» آمده است؛ پس به دلیل اینکه خداوند فلک و فرمانروا است و به دلیل اینکه حق مالکیت دارد حق تصرف به عقاب یا حق مغفرت هم دارد. این از خصوصیات حاکمی است که حق حاکمیت دارد و هیچ‌کس دیگری چنین حقی را ندارد. لذا بیان کردیم که صرف عدل و حتی حسن عدل کفایت در حق اجرای عدل نمی‌کند؛ یعنی اینکه کسی ببیند دیگری جنایتی کند حق ندارد او را عقاب کند گرچه این کیفر عدل باشد، زیرا این کار از اختیارات کسی است که حاکمیت داشته باشد و از ویژگی‌های حاکم است. بعد هم در آیه تأیید می‌کند که منظور از "یحکم" حکم فرمانروایی است و ربطی به قضاوت ندارد زیرا قضاوت یعنی فصل خصومت اما در این مسائل منظور فصل خصومت نیست زیرا اختلافی وجود ندارد و حق روشن است و بحث کیفر به میان است که کار حاکم است.

کار قاضی فصل خصومت است و اگر اختیار اجرای حکم را به او بدهند این اختیاری است که حاکم به او می‌دهد وگرنه قاضی به ما هو قاضی چنین حقی ندارد. یعنی حاکم می‌تواند این حق را به قاضی یا کسی که مخصوص این کار باشد بدهد. لذا در روایت هم به این مسئله اشاره شده است؛ مثلاً در روایات صلاه جمعه وارد شده است که اگر هفت نفر در شهری جمع شوند نماز جمعه بران شهر واجب است که این افراد هستند «تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَى سَبْعَةٍ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَجِبُ عَلَى أَقَلِّ مِنْهُمْ الْإِمَامُ وَ قَاضِيهِ وَ مُدْعِيَا حَقٍّ وَ شَاهِدَانِ وَ الَّذِي يَضْرِبُ الْحُدُودَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَامِ.» [که در آن اشاره شده است که یک حاکم، قاضی و کسی که مخصوص اجرای حکم است باید در شهر باشد]. پس قاضی غیر از حاکم است هرچند ممکن است که امام مسئولیت اجرای حدود را به قاضی بسپارد.

جلوگیری از تعدی و ایجاد نظم در جامعه و اینکه اگر کسی از نظم تعدی کرد او را مجازات کند کار حاکم است و این کار قاضی نیست. آیه هم می‌فرماید ما تورات را فرستادیم که

انبیاء و ربانیون و احبار به آن حکم کنند و به معنای این نیست که تنها آن را یاد بگیرند بلکه باید به آن حکم کنند. حکم هم به معنای فتوا دادن نیست و هیچکس چنین چیزی نگفته است؛ حکمی که قاضی باید بدهد حکم فصل الخصومت است نه حکم اجرای احکام و نه حکم عقوبت زیرا این کار حاکم است. کار حاکم اقامه عدل و اجرای نظم است و اگر این کار از حاکم گرفته شود دیگر هیچکاره است. نظم هم یعنی جلوی تعدی کسی را از حق دیگری بگیرد و این جلوگیری گاهی با کیفر کردن است به دلیل اینکه همین کیفر کردن او جلوگیری برای بقیه است و گاهی هم به وسیله پیشگیری است.

قرینه دوم که این حکم به معنای قضاوت نیست بلکه اعم از قضاوت است مطلبی است که در آیه 48 همین سوره فائده با آن اشاره شده است. خداوند در این آیات می‌فرماید که ما در طول تاریخ تورات را بر موسی نازل کرده و حاکمان بر آن معین کردیم، انجیل را بر عیسی نازل کرده و به او دستور دادیم که به آن عمل کند: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ فَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و بعد می‌فرماید ما قرآن را به تو ای پیامبر نازل کردیم [و باید به وسیله آن حکم کنی]: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ فَهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا فِئَكُمُ شِرْعَةً وَ فِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ فَرَجِعْكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». فراد از کلمه شرعاً هم بحث در مورد تشریح کلی است و به این معنا که ما برای هر یک از شما قانونی گذاشتیم. پس معلوم می‌شود که فراد از این "حکم بها" حکم به آن قانونی است که خداوند فعال برای نظم جامعه فرستاده است و بحث شرعاً و فنهاجاً است و بحث قضاوت تنها نیست.

قرینه سوم هم همان روایت ابو عمر زبیری است که قبلاً نقل کردیم که عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است: «أَنَّ مِمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِيفَاءُ» تا جایی که می‌فرماید: «ثُمَّ الْعِلْمَ الْمُنُورَ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا». و امام علیه السلام استشهاد به همین آیه می‌کند و می‌فرماید دلیل اینکه

امام باید به این مسائل عالم باشد این است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ». پس معلوم می‌شود که این حکم به انبیا در همه آن چیزی است که «فَا يَحْتَجُّ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ» و بحث مخصوص قضاوت نیست.

بحث سوم هم اینکه "ب" در عبارت «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» بای تعلق است که افاده علیت می‌کند؛ یعنی دلیل اینکه حکم به این کتاب به این دلیل که حفظ و علم و دانش این کتاب را ما در اختیار آنها قرار دادیم. حال که چنین شد لذا «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ» ما از این علیت استفاده قاعده عافه می‌کنیم؛ پس معلوم می‌شود که حاکمان باید کسانی باشند که «اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» عالم به کتاب خدا و فقیه به شریعت و حلال و حرام الهی باشند.

و صلی الله علی محمد و اله محمد